

گروه تلاش برای نهادینه شدن حقوق بشر در ایران (مهر ایران)

Mission for Establishment of Human Rights in Iran (MEHR IRAN)

P.O. Box 2037, P. V. P., CA 90274

Tel: (310) 377- 4590 ; Fax: (310) 377- 3103

E-Mail: mehr@mehr.org ; URL: http://mehr.org

متن شهادتنامه "حسین مختار زبائی" زندانی سابق سیاسی در ایران، قربانی شکنجه و یکی از بازماندگان "قتل عام هزاران زندانی سیاسی توسط رژیم ضد بشری اسلامی حاکم بر ایران" در کنفرانس مربوط به یادمان قتل عام زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷ که توسط "گروه تلاش برای نهادینه شدن حقوق بشر در ایران (مهر ایران)" در اول سپتامبر ۲۰۰۲ در "لس آنجلس" برگزار شد.

خانمها و آقایان محترم

قبل از هر چیز علاقه مند م از حضور شما در این کنفرانس تشکر نمایم. همچنین از دوستانم ممنونم که با تلاشهای خود این امکان را برایم فراهم نمودند تا در اینجا حضور داشته باشم.

اگر چه صحبت در باره یکی از وحشتناکترین کابوسهای زندگی ام خیلی سخت میباشد، ولی من آنرا جهت افشاء چهره واقعی رژیم ملاحا در ایران، تقدیم به آنهایی مینمایم که جانهایشان را باختند و یا در حال حاضر در زندانها زجر میکشند.

بدلیل کمبود وقت، عمده صحبتهایم را به قتل عام سال ۱۹۸۸ اختصاص داده و در این رابطه پاره ای اطلاعات اولیه را در مورد خودم در اختیارتان خواهم گذاشت.

در مجموع بیش از شش سال از عمرم را در زندانها و بازداشتگاههای سیاسی رژیم اسلامی ایران در تهران - اوین گذراندم. طی آن دوران شکنجه های وحشیانه بازجویان سرویسهای مخفی رژیم را تحمل نموده و بعدها قادر به خروج از ایران و کسب عنوان پناهنده سیاسی کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد (دفتر آنکارا - ترکیه) شدم.

از حد فاصل زمان ورودم ۲۶ ژانویه ۲۰۰۰ به ایالات متحده آمریکا، تا ماه گذشته، تحت ۲۴ عمل جراحی جهت درمان آسیبه‌های وارده که نتیجه شکنجه‌ها در زندان اوین می‌باشد، قرار گرفته و در حال حاضر ناتوان جسمی بوده و بخشی از شنوائی ام را نیز از دست داده‌ام.

در ۱۹۸۱ که رژیم اسلامی ایران پدرم آقای "علی مختار زیبائی" را اعدام نمود، ایشان فقط ۴۰ سال داشت، همان سنی که من در حال حاضر هستم. ایشان افسر نیروی هوائی جمعی پایگاه یکم شکاری مهرآباد - تهران بود. در آنزمان من حدوداً ۱۸ ساله بودم.

از ۱۹۸۱ تاریخ اعدام پدرم تا ۱۹۸۶، رژیم در تعقیب من بود و من بدلیل شرایط زندگی مخفی قادر به حضور در کنار خانواده ام نبودم.

در ۱۹۸۶ دستگیر و تا ۱۹۹۱ در زندان نگهداشته شدم. طی آن سالها وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را تحمل نمودم بطوریکه زمان آزادیم در ۱۹۹۱، سمت چپ بدنم نیمه فلج بود. وقتیکه از زندان آزاد شدم با خانواده ام بیگانه بودم، چرا که طی زمان تحمل زندان اکثراً به خانواده ام اجازه ملاقات با من داده نمیشد، و این یکی از انواع شکنجه‌هایی بود که رژیم اسلامی عموماً برای شکنجه همه زندانیان سیاسی اعمال میکرد.

من یکی از حدوداً ۹۰۰ بازمانده قتل عام تقریباً ۳۰۰۰۰ زندانی بی پناه سیاسی میباشم که توسط رژیم اسلامی اعدام شدند. اغلب این قربانیان در فاصله زمانی کمتر از ۱۰ روز بین "جولای" و "آگوست" ۱۹۸۸ کشته شدند. این کشتارها با بکارگیری شیوه‌هایی مثل "دار زدن"، "تیرباران" و یا حتی انفجار "نارنجک و تی ان تی" در تپه‌های اطراف "اوین" صورت پذیرفت.

جالب است که بدانید حاکمان امروز، مسئولین آن قتل عام میباشند، زیرا همه آنها در آفرینش آن جنایت وحشتناک با یکدیگر همکاری داشتند.

خاتمی، رفسنجانی و خامنه ای، مغز های متفکر آن قتل عام بوده و باید به پای میز محاکمه کشیده شوند، آنچه که ملت ایران نهایتاً آن را به سرانجام خواهد رساند.

علاوه بر تجربیات شخصی ام، من، شاهد شکنجه های روحی و جسمی دیگر زندانیان سیاسی توسط این رژیم بوده ام.

من شاهد بودم کودکانی را در حال تماشای والد ینشان که تحت شکنجه قرار داشتند. همچنین شاهد کودکانی که تماشاگر اجساد آویزان والد ینشان از جراثقالها بودند. و این داستان دنباله داری است که حتی هم اکنون در خیابانهای تهران و دیگر شهر ها واقع میگردد.

موارد بیشماری بود که کودکان به همراه مادران خود سالها در سلولهای زندان زندگی میکردند. این کودکان از داشتن ابتدائی ترین نیازهای هر کودکی جهت زنده ماندن محروم بودند.

مادرانی را میشناختم که در زندان از مقداری پنیر حل شده در آبگرم، بعنوان جایگزینی برای شیر، جهت تغذیه کودکان خود بهره میجستند زیرا که بدنهای شکنجه شده آنها در آن شرایط نامناسب روحی از تولید شیر بازمانده بود.

کسی نمیداند پس از قتل عام ۱۹۸۸، چه بر سر شمار زیادی از آن کودکان آمد؟

رژیم اسلامی سالها مشغول کار بر پروژه قتل عام همه زندانیان سیاسی بود. خمینی دستور نابودی همه زندانیان سیاسی را صادر نموده بود، بدون اینکه دلیل خاصی مطرح باشد. تصمیم بر کشتار همه آنها گرفته شده بود. حتی مواردی بود که پاسداران از ”هئیت مرگ“ برای آوردن فوج دیگری از زندانیان به حضور آنها جهت بررسی پرونده شان سؤال مینمودند، و جواب این بود ”لازم نیست آنها را به هئیت بیاورید، همه شان را بکشید“.

در یازدهم ژانویه ۱۹۸۸، آنها، همه زندانیان را در اتاقهای در بسته قرار داده و ملاقات زندانیان با

خانواده‌هایشان ممنوع اعلام شد. در واقع در اولین روزهای ژانویه، سخنگویان زندان اعلام کردند: «ما این فرصت را به مردم نخواهیم داد که شما را از زندانها آزاد کرده و همچون قهرمانان شما را ستایش کنند».

همه ما میدانستیم، چه واقعه‌ای در حال وقوع می‌باشد و هر کس برای مردن آماده میشد، زیرا راه دیگری برای آنها که موافق مالاها در ایران نیستند وجود ندارد.

از ژانویه تا جولای ۱۹۸۸ همه امکانات موجود شامل روزنامه، تلویزیون، رادیو، امکان استحمام، ملاقات با خانواده‌ها گرفته شد، و بعضا حتی اکثر اوقات غذا هم، داده نمیشد.

در هر اتاق با مساحت تقریبی ۲۴ متر مربع، بیش از ۴۵ زندانی جای داده شد. نهایتاً از ۲۹ و یا ۳۰ جولای آنها قتل عام را شروع کردند. خیلی از قربانیان از روزها پیش از اعدامشان گرسنه و خیلی از آنها در لحظه اعدام تشنه بودند.

قتل عام تا اکتبر ۱۹۸۸ ادامه داشت ولی آنها بیش از ۹۰ درصد زندانیان را طی ۱۰ روز اول کشتند. بسیاری اوقات، ما، صدای مسلسلهای سنگین را میشنیدیم که در حال شلیک به زندانیان در سالن مخصوص اعدام زندان بودند. اینها، علاوه بر دار زدن با جراثقالها و دیگر ادوات ویژه دار زدن بود.

با شنیدن صدای انفجار از تپه‌های اطراف زندان اوین، ما فهمیدیم که علاوه بر تیرباران و دار زدن، آنها در حال کشتار جمعی زندانیان با انفجار نارنجک و تی ان تی می‌باشند.

در آگوست و سپتامبر ۱۹۸۸ دو بار، مرا به حضور «کمیته مرگ» بردند. بار اول، تنها سؤال این بود که «نظر شما در مورد اعدام پدرتان چیست؟» من پاسخ دادم، خودتان را جای من بگذارید و فرض کنید که شما پدرتان اعدام شده و اجازه دهید من از شما همین سؤال را بپرسم، هر آنچه که پاسخ شما باشد، پاسخ من هم به سؤال شما همان است.

قبل از اینکه جمله ام را تمام کنم، وزیر اطلاعات وقت گفت: «بکشیدش».

با در نظر گرفتن آن دستور، زنده ماندن من يك معجزه بود، یکی از دوستان پدرم که فرد قدرتمندی در رژیم محسوب میشد، توانسته بود نامه ای که حامل دستور آزادیم از زندان با امضاء منتظری بود را در پرونده ام یافته و با استناد به آن از مرگ من جلوگیری نماید. منتظری جانشین وقت خمینی بود.

دومین بار در سپتامبر ۱۹۸۸ مجدداً مرا به همان محل "بخش ۲۰۹ زندان اوین" بردند. آن روز، من صدای شهید "داوود زرگر" را میشنیدم که فریاد میزد "پاسداران، من منتظر مرگ هستم، من آماده ام برای مردن، آیا شما ترسیده اید؟"

همچنین صدای شهید "رضا بهمن آبادی" را که در سلول مرگ خود سرود آزادی را میسرود. اما تکانه‌دهنده‌ترین صحنه، دیدن چند کودک بود که برای مادرانشان گریه میکردند، زنانی که میرفتند زندگی خود را فدیه آرمانهای ایدئولوژیک و سیاسی خود نمایند.

حتی بعد از آزادیم از زندان هیچک از دوستانم از سرنوشت بسیاری از آن کودکان اطلاعی نداشت.

در ۱۹۹۰، برای اولین بار نماینده کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد جهت کنترل وضعیت زندانها به ایران آمد.

رژیم اسلامی، همه ما ۹۰۰ بازمانده قتل عام را مخفی نمود، و پاسداران و دیگران را بجای زندانیان سیاسی به هیئت سازمان ملل معرفی کرد.

خوشبختانه از آنجائیکه هیئت کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل از قبل تعدادی اسامی و عکس زندانیان سیاسی را به همراه داشت و بویژه که یکی از زندانیان سیاسی مد نظر هیئت سازمان ملل بود و از طرفی هم رژیم قادر به جعل فرد دیگری بجای این فرد نبود، هیئت کمیسیون حقوق بشر توسط این فرد توانست محلی را که رژیم زندانیان سیاسی را در آنجا مخفی نموده بود را یافته و کارتکسها و پرونده‌های لازمه را جهت حفظ جان ۹۰۰ زندانی سیاسی بازمانده از قتل عام را تشکیل دهد.

و این داستان همیشگی همه بازماندگان میباشد، و حتی هم اکنون بسیاری از آن بازماندگان در زندانهای رژیم هستند.

تعدادی از آنها هم توسط عوامل سرویسهای اطلاعاتی رژیم اسلامی با بکارگیری شیوه قتل‌های سری و مشکوک از قبیل حوادثی مانند تصادف و غیره، کشته شدند.

فریاد من امروز، بازتاب ناچیزاشکهای آن کودکان معصوم میباشد. فریاد من امروز پژواک کوچک خروش ملت ستمدیده ایران است.

تنها و آخرین درخواستم از ملت آمریکا. از آنها که به مهربانی و آزادی ایمان دارند. آنها که برای حیات بشری ارزش قائلند، از شما درخواست میکنم که به خاطر تمامی انسانیت و به خاطر میلیون‌ها انسانیکه در ایران زجر میکشند، از حکومت و دولتمردان خود بخواهید حمایت از این رژیم تروریستی، فاشیستی و ضد بشری را متوقف کنند. و بدینوسیله از تلاشهای خلق ایران جهت کسب آزادی و دمکراسی حمایت بعمل آورید.

اسامی اعضاء "هیئت مرگ" بشرح زیر میباشد:

خمینی، خاتمی، خامنه‌ای، رفسنجانی، آخوند نیری، مرتضی اشراقی، آخوند ابراهیم رئیسی، آخوند اسماعیل شوشتری، آخوند محمد ریشهری، حسن حبیبی، آخوند محمد موسوی خوئینیها، عباس مجید قدوسی، قاسم کبیری، ابراهیمی، حمید کریمی، قاسمی، محمد صادقی، مجید فرانک، حاجی کربلایی، حاجی ناصر، حسنی، حداد، حاجی شیرینی، ناصر آقائی، حاجی مراد، عباس تیموری، عباس شیرازی، اسدالله لاجوردی، عباس فتوت، عباس خزائی، رمضان، مجید سرک، شریفی منش، زرین گل، حمزه لاوندی، جهانگیر اسماعیلی، محمد الهی، هاشم ایلخانی، موسوی، صابری، حاجی رضائی، امجد، علی رضوانی، عطا فروغی، دکتر میرزائی، سید عباس ابطحی، عرب، داوود لشکری، حمید عباسی، مجید تبریزی، خاکی، بیات، مرتضی رویانی، علی جاسم عادل، حاجی خانی، غلامی، عباس کولیوند، رحیمی، نجفی، فاطمه جباری، محمدی، نظری، علیان، زینتی، اکبری.

سرنگون باد رژیم اسلامی حاکم بر ایران و همه حامیان جهانی آن.

خانمها و آقایان محترم، یکبار دیگر از همه توجهات شما صمیمانه سپاسگزارم.

خدا يارتان
ارادتمند شما
حسين مختار زيائي